

# روایت یک مغزشویی بی نظیر و درخشان!



اعضای هیأت پارلمانی ایران در بالکن اقامتگاهی که به آنان اختصاص داده شده بود.

محمد حیدری

ندارد. رییس هیأت ایرانی نیز متقابلاً چند جمله تشریفاتی بر زبان آورد و سپس پذیرایی «شام پرولتری» آغاز شد.

این شام پرولتریایی شامل دهانوع اغذیه و به همان میزان اشربه گوناگون و بسیار اشرافی و گران بود. مجلسی بود که برخی از صحنه‌هایی را که نویسندگان روسی از دربار تزارها در آثارشان توصیف کرده بودند، در ذهن زنده می‌کرد.

مردانی شیک‌پوش و فربه، که گونه‌های شاد و گل انداخته‌ای داشتند با اشتهایی تحسین‌انگیز می‌خوردند و می‌آشامیدند. زیبا رویانی که آنها نیز شیک پوشیده و به غایت بزک کرده بودند، لحظه‌ای از لوندی و عشوه‌گری دست بر نمی‌داشتند.

آن صحنه‌های بدیع و حیرت‌انگیز مرا به یاد فیلم «برادران کارامازوف» با هنرپیشگی یول براینر و ماریا شل انداخت. داستان برادران کارامازوف شرح زندگی یک اشراف‌زاده دوران تزارها است. آن شب در سالن تشریفات فرودگاه ایرکوتسک من همان صحنه‌های توصیف شده در مان برادران کارامازوف، و تصویر شده در فیلم هالیوودی همین مان را دیدم، با این تفاوت که جای نقش آفرینان این مان را نمایندگان پرولتاریا گرفته بودند و لباس‌های ایشان نیز با لباس‌های اشراف دوران تزارها فرق داشت.

به یاد «میلوان جیلاس» افتادم که از اعضای

باقدم زدن در حول و حوش محلی که هوایما توقف کرده بود، تجدید قوا کنند و برای ادامه مسیر جانی تازه بگیرند. بقیه مسافران، از جمله اعضای تیم ورزشی کره شمالی محکوم به ماندن در آن هوایمای کسالت‌آور بودند.

پس از سوخت‌گیری، بار دیگر پرواز کردیم و پرواز تازمانی ادامه یافت که مجدداً سوخت هوایما روبه اتمام گذاشت. این بار در فرودگاه شهر «ایرکوتسک» فرود آمدیم. «ایرکوتسک» شهری است واقع در شمال دریاچه بایکال و در نزدیکی آن. در دوران حکومت کمونیست‌ها، ایرکوتسک از شهرهای مهم سبیری جنوبی در شرق اتحاد جماهیر شوروی محسوب می‌شد.

وقتی در فرودگاه این شهر از هوایمایماده شدیم به طور غیرمنتظره‌ای خود را با یک استقبال نیمه‌رسمی، اما گرم روبه‌رو دیدیم. دبیر حزب کمونیست منطقه، وارشدترین مقامات اداری نظامی (و بی‌تردید، امنیتی) به استقبال هیأت ایرانی آمده بودند. پس از رد و بدل شدن مقادیری تعارفات سیاسی، هیأت را به سالن بسیارمجلل تشریفات فرودگاه راهنمایی کردند و پشت میزیک شام شاهانه نشاندند. سردهسته میزبانان اظهار تأسف کرد که به دلیل اجبار هیأت ایرانی به ادامه مسیرفرش، امکان پذیرایی بیشتر و نشان دادن پیشرفت‌های حاصل از حاکمیت حکومت پرولتاریا در این منطقه وجود

در سال ۱۳۵۰، همزمان با آغاز بازی‌های آسیایی، یک هیأت پارلمانی ایران با یکی از پروازهای خطوط بین‌المللی اتحاد جماهیر شوروی (ایرفلوت) به مسکوسفر کرد تا از آن‌جا برای شرکت در جشن‌های سالروز تولد «کیم ایل‌سونگ» رهبر کره شمالی، و گشودن باب روابط سیاسی با این کشور عازم پیونگ‌یانگ شود. همانقدر که هوایمایی کشوری شوروی به راحتی و رفاه مسافران پروازهای خارجی خود، که در واقع تبلیغی برای موفقیت‌های نظام شوروی محسوب می‌شد، اهمیت می‌داد، وضع هوایمایهایی که در خطوط داخلی و یا در خطوطی که بین شوروی و کشورهای کمونیستی پرواز می‌کردند، اسف‌آور بود. هیأت پارلمانی ایران با یکی از همین هوایماها که چند شخصیت درجه دوم روس و اعضای یک تیم ورزشی کره شمالی هم بر آن سوار بودند، عازم پیونگ‌یانگ شد.

ابوطیاره‌ای که ما را به پیونگ‌یانگ می‌برد بار نخست در فرودگاه شهر «اسک» فرود آمد تا تجدید سوخت کند. هیأت پارلمانی ایران و آن چند شخصیت روس اجازه یافتند از هوایمایماده شوند و

کمیته مرکزی حزب کمونیست یوگسلاوی بود و کتاب هایش را خوانده بودم. «جیلاس» نخستین کسی است که از ظهور یک طبقه جدید اشراف منش در روسیه خبر داده بود؛ طبقه ای که بعدها به «نومانکلاتور» موسوم شد. «جیلاس» که تئورسین حزب کمونیست یوگسلاوی هم بود، آثار مستدل متعددی در این باره و نیز در زمینه عدول رهبران مسکو از اصول مارکسیسم نوشته بود. گرچه موضع گیری «جیلاس» و دیگر رهبران حزب کمونیست یوگسلاوی سرانجام به این امر منتهی شد که آنان خط مشی مستقلی در برابر مسکو برگزینند و خویش را از قیمومیت کرملین نجات دهند، معهذاً اعضای ساده احزاب کمونیست سراسر جهان (و حتی اکثریتی از رهبران این احزاب) باور نمی کردند که آنچه «جیلاس» نوشته، ریشه در واقعیت دارد. این دیرباوران رانمی توان ملامت کرد، زیرا حتی من که کمونیست نبودم، و تعصبی هم نداشتم، تا زمانی

که در سالن تشریفات فرودگاه «ایرکوتسک» (و بعداً در مسکو) به چشم خویش رفتار اشرافی، وزندگی و نوشخواری اشرافی تر نخبگان دستگاه رهبری شوروی را ندیده بودم، نمی توانستم باور کنم انقلابی که برای رهایی رنجبران روسیه شده بود و بعداً داعیه رهایی رنجبران و محرومان سراسر جهان را داشت، وسیله ای برای ظهور یک طبقه اشرافی جدید شود.

مشاهدات آن شب موجب شد انگیزه ای در من ایجاد شود تا در مورد روند حرکت جوامع دیگری که تجربه انقلاب را پشت سر گذاشته بودند، مطالعه کنم. این مطالعات مرا به این نتیجه رساند که جز در موارد استثنایی، در بقیه جاها نیز نتیجه نهایی انقلاب ها، همانی است که در شوروی اتفاق افتاد.

در تمام مدتی که آن شب نشینی ادامه داشت، ضمن آن که رفتار ولنگارانه مقامات شوروی و زنان حاضر در مجلس را زیر نظر داشتم، با این افکار

کلنجار می رفتم. بالاخره شب نشینی پایان یافت و مقامات محلی و بانوانشان که اغلب روی پایشان بند نبودند، هیأت ایرانی را تا پای پلکان هوایما مشایعت کردند.

هوایما بار دیگر به پرواز درآمد تا با عبور از فراز منچوری، مسافران را به شبه جزیره کره برساند. اندکی پس از اوج گیری هوایما، مسافران در همان صندلی عذاب آور خوابیدند (اعضای تیم ورزشی کره از مدت ها قبل، نشسته بر کف هوایما، همچون جوکیان هندی، به خواب رفته بودند) اما من کمی دیرتر به خواب رفتم، زیرا پرسشی در ذهنم طرح شده بود. این پرسش به تغییر رفتار مقامات شوروی مربوط می شد. در مسکو بر خوردها خیلی سرد بود، اما در ایرکوتسک گرم و صمیمانه شده بود، چرا؟ آیا اتفاقی خاص افتاده بود؟ مثلاً شریف امامی در یکی از تماس های تلفنیش با تهران از رفتار نامناسب شوروی ها گله کرده بود و وزارت خارجه

ایران نیز به نوبه خود به سفیر شوروی در تهران، یا حتی به وزارت خارجه شوروی بابت رفتار نامتناسب با شئون رئیس مجلس سنا و اعضای هیأت پارلمانی ایران، اعتراض کرده بود؟ (وقتی در پایان سفر به کره شمالی بار دیگر به مسکو بازگشتیم مشخص شد واقعاً اتفاقی افتاده است)

با چنین پرسش هایی در ذهنم، به خواب رفتم و زمانی که بیدار شدم از پنجره دیدم که هوایما ارتفاع کم می کند تا در فرودگاه پیونگ یانگ به زمین بنشیند.

در فرودگاه پیونگ یانگ از هیأت ایرانی استقبال رسمی گرمی شد. دختر بیچه هایی لپ قرمز و مجلس به لباس ملی کشورشان، بر گردن یک یک اعضای هیأت حلقه گل انداختند و بر صورت هایشان بوسه زدند. سردهسته استقبال کنندگان که از مقامات عالی رتبه حکومت پیونگ یانگ بود سخنانی غرابی ایراد کرد که در آن پیشرفت های دو کشور ایران و کره شمالی تحت

رهبری داهیان و بی نظیر حضرت کیم ایل سونگ و اعلی حضرت شاهنشاه ایران، مورد ستایش قرار گرفت. سخنان همچنین مبارزات موفقیت آمیز دو کشور علیه امپریالیسم را مورد تحسین قرار داد. شریف امامی نیز متقابلاً چند جمله ای گفت که تکرار تعارفات همان مقام کره ای بود.

مقام کره ای از مبارزات ضد امپریالیستی دو کشور سخن می گفت و نه حتی دو ملت، بنابراین وی رژیم شاهنشاهی ایران و دولت آن را که متحد آمریکا و اروپا بود سخاوتمندانه ملقب به «ضد امپریالیسم» می کرد در این که یکی از لازمه های دنیای سیاست تعارف کردن و نان قرض دادن است، جای تردید نیست، اما نه تا این حد. حکومت ایران در آن زمان در اردوگاه امپریالیسم قرار داشت و حتسی و وظیفه سرکوب چریک های مائونیست در ظفار (عمان) را برعهده گرفته و به این منطقه نیروی نظامی فرستاده بود.

من و ناصر خدابنده (خبرنگار

**آجر محمودی**

**تهیه و توزیع انواع آجر (نما)**

**تولید کارخانه های یزد**

**تلفن: ۸۴۳۴۱۳ (۰۳۵۱)**

**۲۱۹۳۵ (۰۳۵۱)**

پارلمانی روزنامه کیهان) که در گوشه‌ای ایستاده بودیم، نتوانستیم جلوی خودمان را بگیریم و به این همه چاخان گویی نخندیدیم. (بعداً شریف امامی از این بابت به ما تذکر داد، ولی ما باز هم در مناسبت‌های مشابه بی‌اختیار می‌خندیدیم)

بعد از این مراسم ما را به اقامتگاه اختصاص داده شده به هیأت ایرانی که در دامنه کوهی واقع در حومه پیونگ‌یانگ قرار داشت، هدایت کردند. به هریک از اعضای هیأت یک اتومبیل با یک راننده اختصاص داده بودند (فقط من و ناصر خداینده مشترکاً در یک اتومبیل سوار می‌شدیم). اتومبیل‌ها آخرین و شیک‌ترین مدل‌های بنزو ولوو بودند! بعداً دیدیم اعضای سایر هیأت‌هایی هم که از کشورهای دیگر برای شرکت در جشن‌های سالروز تولد کیم ایل‌سونگ آمده بودند و حتی مقامات کره شمالی، بر چنین اتومبیل‌هایی سوار می‌شدند. آرزو به دل‌مان ماند که یکی از مقامات کره شمالی را سوار بر یک اتومبیل ساخت بلوک شوق مشاهده کنیم!

روز اول را به استراحت گذراندیم. همان روز متوجه شدیم بزرگ‌ترین مشکل ما غذا خواهد بود، زیرا میزبانان تصمیم گرفته بودند جز غذاهای ملی خودشان غذای دیگری به ما ندهند. این غذاها به هیچ وجه با ذائقه ایرانی‌ها سازگار نبود و خوردن بعضی از آنها حتی باعث تهوع می‌شد. همین امر ضمناً موجب شد ماهیت و ظرفیت سناتورها و آن گروه از نمایندگان مجلس شورای ملی که عضو این هیأت بودند، کاملاً مشخص شود، زیرا تنها ماده‌ای که با ذائقه ایرانی‌ها سازگاری داشت، تخم‌های ریزی بود که همراه برخی سبزی‌ها به عنوان تزئین در حاشیه ظرف‌های غذاهای اصلی گذاشته می‌شد. هربار که نوبت صرف غذا می‌شد، سناتورها و نمایندگان پایه سن گذاشته، چون کودکان شیطان و شکمو و لوس به سوی این تخم‌ها هجوم می‌بردند و هرکس سعی می‌کرد تعداد بیشتری از آنها را تصاحب کند. این رقابت کودکانه هم همیشه به دعوا منجر می‌شد و دعوا هم با دخالت آمرانه شریف امامی خاتمه می‌یافت. این سناتورها و نمایندگان که رفتار برخی

از آنها کودکانه و مایه شرمساری بود از شریف امامی چندان می‌ترسیدند و چنان حساب می‌بردند که کودکان از یک ناظم سخت‌گیر می‌ترسند و حساب می‌برند!

آقایان سناتورها و نمایندگان بارها بر سر تصاحب این تخم‌های ریز که آنها را تخم کیبوتر می‌پنداشتند، جنگیدند و از سوی شریف امامی توبیخ شدند. روز آخر اقامت در کره شمالی، هنگام صرف

شرح جزئیات رویدادها و مشاهدات یک هفته اقامت در کره شمالی ملالت آور خواهد بود، لذا جز جریان دیدار با کیم ایل‌سونگ، مراسم جشن ورزشی سالگرد تولد او و حضور در یک شب نشینی شاهانه، بقیه را به اختصار شرح می‌دهم.

در این مدت ما را به تماشای برخی اماکن تاریخی و طبیعی بردند: از جمله موزه جنگ، زادگاه کیم ایل‌سونگ و پام مان جونگ واقع در مدار ۱۷

اجرای یک اپرت باشکوه به مناسبت زادروز خدایگان کیم ایل‌سونگ در اپرای شهر پیونگ‌یانگ



درجه را که قرارداد متار که جنگ کره در آن به امضاء رسید و اکنون خط حائل بین نیروهای آمریکایی و کره جنوبی با نیروهای کره شمالی (با نظارت و حضور کلاه آبی‌های سازمان ملل متحد است) به ما نشان دادند. علاوه بر این اماکن، تعدادی تأسیسات عمومی را هم که بی‌تردید منحصر به فرد و برای استفاده طبقات ممتاز ساخته شده بودند، به ما نشان دادند. از جمله یک مهدکودک را دیدیم که همه نوع تجهیزات داشت و با تأسیسات مشابه در کشورهای پیشرفته قابل مقایسه بود، اما همان گونه که ذکر کردم اگر منحصر به فرد هم نبود، جزو چند مهدکودکی محسوب می‌شد که در سراسر کشور برای نگهداری فرزندان رؤسا تأسیس شده بود. این یک فرض نیست، زیرا در رفت و آمد بین پیونگ‌یانگ با محل اقامت هیأت در حومه این شهر و همچنین در سفر به شهرهای دیگر، در دوردست‌های دشت‌ها

آخرین وعده غذا، سناتور گنجی، که طرفه موجودی بود، از سرپرست اقامتگاه که همیشه سر میز غذا می‌ایستاد و بر کار خدومه نظارت می‌کرد، پرسید شما این همه تخم کیبوتر را از کجا تهیه می‌کنید؟ سرپرست اقامتگاه توضیح داد که این‌ها تخم کیبوتر نیست، بلکه تخم لاک‌پشت است! چند نفر از اعضای هیأت از پشت میز غذا بلند شدند و دوان‌دوان به سوی دست‌شویی رفتند تا در خلوت بالا بیاورند. من و ناصر خداینده نیز به خارج از اقامتگاه دویدیم تا با خیال راحت، قهقهه سردهیم و به ریش‌کسانی که این همه سطحی‌نگر هستند، بخندیم. من و خداینده همان روز اول فهمیده بودیم که تخم‌ها، تخم لاک‌پشت است، اما این حضرات یک هفته با جهل کامل تخم لاک‌پشت را به جای تخم کیبوتر می‌خوردند، و برای آن هم با یکدیگر می‌جنگیدند!

می‌دیدم که زنان روستایی کودکان خود را به مزارع آورده‌اند. در واقع این کارها در کره شمالی مشابه کارهای نمایشی سایر کشورها بود. برای من و ناصر خدابنده مهم این بود که با مردم صحبت کنیم و از صحنه‌هایی که خود مایل بودیم عکس بگیریم. اما هیچ‌یک از این دو انتظار تحقق یافتنی نبود. ما جز با میزبانان خود نمی‌توانستیم با کس دیگری صحبت کنیم. هرچا هم که دوربین‌های خود را برای گرفتن عکس آماده می‌کردیم، این دو کلمه انگلیسی را با لهجه کره‌ای می‌شنیدیم: نو فتو... نو فتو (NO PHOTO)

خدابنده با بی‌پروایی بیشتری عکس می‌گرفت. او زمانی متوجه شد که این بی‌پروایی چه بهایی دارد که قصد داشت فیلم دوربینش را عوض کند. وقتی در دوربین را گشود، متوجه شد پرده دیافراگم دوربینش را با آتش سیگار سوراخ کرده‌اند. من هم که احتیاط می‌کردم، پس از آن‌که به مسکو بازگشتیم متوجه شدم تعدادی از حلقه فیلم‌هایم که بر آنها تصاویر جالبی ضبط شده بود، مفقود شده است. این فیلم‌ها را در سوراخ سمبه‌های چمدان و میان اثاثیه‌ام پنهان کرده بودم، اما به ذهنم خطور نکرده بود که میزبانان ما در غیابمان چمدان‌های ما را وارسی کنند.

بیشتر وقت ما در رفت‌وآمد بین شهرها و اماکن مختلف می‌گذشت و امکان تماس با مردم عادی وجود نداشت. تنها در محل‌هایی که ما را برای دیدار آنها می‌بردند امکان سخن گفتن با افرادی غیر از میهماندارانمان وجود داشت، اما اگر از این‌ها پرسشی می‌کردیم و مثلاً می‌پرسیدیم حقوق شما چه مبلغ است؟ جواب می‌شنیدیم تحت رهبری کیم‌ایل‌سونگ فرد کره‌ای آن‌قدر حقوق و امکانات دارد که بتواند همه نیازهای خود و خانواده‌اش را به راحتی تأمین کند.

همه حرف‌ها و سخن‌ها به کیم‌ایل‌سونگ ختم می‌شد. در دهکده زادگاه او و خانه پدریش که به یک موزه مجلل تبدیل شده بود، ما شاهد چنان اغراق‌گویی‌هایی در مورد نیوغ کیم‌ایل‌سونگ در دوران کودکی، نوجوانی و جوانی وی بودیم که سرگیجه‌گرفتیم، چنان از او سخن می‌گفتند که اگر بگویم او را در مقیاس فرهنگ ادیان سامی از حد فرزند خدا و یا حتی

پیامبران بزرگ نیز بالاتر می‌بردند، اغراق نکرده‌ام.

کسانی که امثال استالین را متهم به ترویج «کیش شخصیت»، یا «شخص‌پرستی» می‌کنند، در حق آنان جفا روا می‌دارند. هیچ‌کدام از آنان از این بابت به گرد پای کیم‌ایل‌سونگ هم نمی‌رسیده‌اند.

ترویج کیش شخصیت در کره شمالی با چنان موفقیتی اجرا شده بود که تمام مردان و زنانی که در کره دیدم، بی‌استثناء تصویر کوچکی از کیم‌ایل‌سونگ را که بر فلزی بیضی شکل حک شده بود، بر یقه خود نصب کرده بودند. این تصویر، برای آن مردم حکم یک تعویذ را داشت، تعویذی که ایشان را روئین تن می‌کرد و از هر بلیه‌ای (از جمله بلای امپریالیسم) مصون نگه می‌داشت!

در همه خیابان‌ها نیز تندیس‌های بزرگ و با صورت نگاره‌های وی، در حال رهبری کره‌ای‌ها در جنگ علیه مستجاوزان ژاپنی و امپریالیست‌های آمریکایی، یا هدایت ملت برای سازندگی، یا مبارزه علیه بیماری‌ها، یا تولید بیشتر برنج و این قبیل مضامین، مشاهده می‌شد. در موزه جنگ که در آن صحنه‌های نبردهای کره‌ای‌ها علیه ژاپنی‌ها و آمریکایی‌ها در پرده‌های بزرگ، یا با تلفیق نقاشی، مجسمه‌سازی و استفاده از ابزارهای واقعی جنگی در این تلفیق، بازسازی شده بود، اغراق در مورد شخصیت «توانمند و بی‌نظیر کیم‌ایل‌سونگ که بر هر دشمنی و هر مشکلی فایق می‌آید و ملت کره را به پیروزی نهایی رهستمون می‌شود»، به اوج رسیده بود. کیم‌ایل‌سونگ در مقیاس نژاد زرد فردی بلند قد و تنومند بود، معهداً اغراق‌نمایی نقاشان، مجسمه‌سازان و دیگر هنرمندانی که این آثار هنری را خلق کرده بودند، چنان بود که در همه مناظر و مجسمه‌ها برتری فیزیکی و جسمی و فکری وی به زور به بیننده القا می‌شد.

در همه کشورهای دیکتاتورزده خیلی از مردم از وضع حاکم ناراضیند، اما یا با تظاهر و ریا با حاکمان کنار می‌آیند تا به نان و نوایی برسند، یا ساکت می‌مانند و هیچ نمی‌گویند و وانمود می‌کنند از وضع موجود و رهبریت راضی هستند (تقیه کردن) و یا مخالفت می‌کنند و تاوان آن را هم می‌پردازند، اما در کره شمالی وضع

چنین نبود (و شاید هنوز هم چنین نباشد). مردم به واقع شیفته کیم‌ایل‌سونگ بودند و او را برترین، تواناترین، مردم دوست‌ترین و مهربان‌ترین فرد می‌دانستند.

با همه محدودیت‌هایی که میزبانان برای ما ایجاد کرده بودند، موفق شدم با افرادی که گمان می‌کردم می‌توان از خلال گفته‌های احتیاط‌آمیزشان پی به حقایق برد، صحبت کردم. اما با حیرت به این واقعیت رسیدم که آنها هم وضع موجود را بهترین وضع، و زندگی کره‌ای‌ها را برتر از هر ملتی می‌دانند. یکی از کسانی که با وی صحبت کردم، فردی از افراد همان تیم ورزشی همسفرمان از مسکو به پیونگ‌یانگ بود. باب صحبت را از مقوله رفتار نامناسب روس‌ها با او و دیگر هموطنانش باز کردم. به خیال خودم، انگشت روی نقطه حساسی گذاشته بودم که امکان می‌داد در ادامه صحبت، سخن را به اوضاع داخلی کره شمالی بکشانم. اما جوابی داد که ادامه گفتگو را غیرممکن کرد. او گفت دیگر این رفتار روس‌ها از عقده آنها نسبت به موفقیت ملت کره در پیاده کردن اصول واقعی مارکسیسم-لنینیسم ناشی می‌شود. آنها از خیلی جهات از کره شمالی عقب مانده‌ترند و لذا نسبت به کره‌ای‌ها عقده دارند!

اهمیت موضوع در این است که این سخن را کسی می‌گفت که دانشجوی سال آخر دانشگاه بود و برای انجام مسابقات ورزشی چندبار هم به خارج از کشورش سفر کرده بود.

روی هم رفته، آنچه که طی یک هفته اقامت در کره شمالی دیدم و شنیدم، مرا به این نتیجه رساند که رییس کیم‌ایل‌سونگ موفق‌ترین رهبر در مغزشویی ملتش بوده است. ندیدم و نشنیدم که در این کشور هیچ‌کس در هیچ مورد چون و چرا کند. هر دستوری که از بالا صادر می‌شد، تا پایین‌ترین سطوح جامعه بدون هیچ واکنشی مورد پذیرش قرار می‌گرفت.

کسی نه مقاومت می‌کرد و نه پرسش. تصمیم‌گیری و دستور دادن در جامعه کره شمالی را می‌توان به زدن کلید اصلی یک واحد صنعتی تشبیه کرد که اجزایش به محض جریان یافتن الکتریسته‌ای که شخص یا زدن کلید آن را وارد مدار می‌کند (تصمیم و دستور)، بسته به محل و ساختاری که دارند و برای انجام عملی



که ساخته شده‌اند (مثلاً پرس کردن یک قطعه)، فعالیت مشخصی را انجام می‌دهند.

در هیچ یک از کشورهایی که دیده‌ام و یا راجع به آنها کتاب‌ها و مقاله‌ها خوانده‌ام، نمونه‌ای مشابه کره شمالی سراغ ندارم.

اگر - مثلاً - استالین برای حاکم ساختن زعامت خود ناگزیر شد اردوگاه‌های کار اجباری دایر کند و میلیون‌ها نفر را به کام مرگ بفرستد (و دست آخر موفق هم نشود)، کیم‌ایل‌سونگ و یارانش بدون توسل به آن خشونت‌های گسترده توانسته بودند چون چوپانانی مسلط و ماهر، مردم کره شمالی را به سمت و سویی که مورد نظرشان بود، هدایت کنند.

بی‌تردید در کره شمالی افرادی مخالف وضع موجود و رفتار حاکمیت بوده‌اند و هستند، اما شرایط در این کشور چنان است که مخالفان، حتی مانند مخالفان حاکمیت دوران استالینی شوروی سابق فرصت و یا جرأت نمی‌یابند، مخالفت خود را حتی در نهان ابراز کنند، تا چه رسد که مثل مخالفان دولت شوروی «سامیزدات»<sup>(۱)</sup>ها را انتشار دهند یا مشابه امثال بوریس پاسترناک<sup>(۲)</sup> ادعای خود را بنویسند و در صندوق‌خانه‌ها بگذارند تا فرصت برای ارسال آنها به جهان خارج پیدا شود. در دوران حاکمیت حکومت استالینی هزاران «سامیزدات» انتشار یافت و بسیاری افراد چون «ساخاروف»<sup>(۳)</sup> یا «سولژنیتسین»<sup>(۴)</sup> به هر طریقی که بود توانستند صدای اعتراضشان را به گوش جهانیان و حتی هموطنان خود برسانند. ولی آیا کسی دیده یا شنیده که کره شمالی یک «ناراضی» داشته باشد؟! پس باید پذیرفت حکومت کره شمالی موفق‌ترین حکومت‌ها در مغزشویی ملتش بوده است.

در نتیجه همین موفقیت درخشان بود که وقتی کیم‌ایل‌سونگ در گذشت، آب از آب تکان نخورد و کمونیست‌های کره شمالی، به همان سادگی و قطعیتی که - باز هم مثلاً - انگلیسی‌های کاپیتالیست سلطنت را حق موروثی خاندان سلطنتی امپراتوری خود می‌دانند، جانشینی «کیم‌جونگ‌ایل» پسر کیم‌ایل‌سونگ را پذیرا

شدند و به فرمان‌هایش گردن نهادند.

من کیم‌ایل‌سونگ و همکارانش را تحسین می‌کنم. تحسین می‌کنم، زیرا آنان توانستند بخشی از یک ملت مغرور را به ماشین‌هایی تبدیل کنند که حتی اگر قرار است شعر بسرایند یا موسیقی بنوازند، چنان می‌سرایند و می‌نوازند که اگر به طور مستقیم هم در ستایش «خدایگان رییس» نباشد، اما باید مقبول طبع او واقع شود.

نمونه‌ای ذکر می‌کنم: شبی در محل اقامت هیأت ایرانی یک فیلم ساخت کره شمالی را برای اعضای هیأت نشان دادند. سرمبهماندار هیأت، قبل از شروع فیلم که «دختر گل‌فروش» نام داشت اعلام کرد رییس کیم‌ایل‌سونگ این فیلم را دیده و آن را برترین فیلم جمهوری خلق کره نامیده است، و به همین علت هم آن را برای هیأت ایرانی نمایش می‌دهند!

«دختر گل‌فروش» که بعداً در ایران هم به نمایش درآمد فیلمی معمولی بود، اما افراد دقیق می‌توانستند با تماشای آن درک کنند کارگردان، بازیگران و حتی تهیه‌کننده موزیک متن زیر تأثیر تبلیغات و محدودیت‌ها نتوانسته‌اند خلاقیت و توانایی‌های هنری خود را به کار گیرند و به همین جهت محصول کارشان یک فیلم باسماهی و گیشه‌پسند (آن هم برای گیشه‌های کشورهای مثل ایران که در آن روزگار مردمش فیلم‌های سوزناک هندی را خیلی می‌پسندیدند) از کار درآمده بود.

نگوید در شوروی دوران استالین و در کشورهای دیگر هم چنین بوده و هست... باز هم تکرار می‌کنم که هیچ‌کس در هیچ‌جا نتوانسته کار درخشانی را که کیم‌ایل‌سونگ در کره شمالی کرد، انجام دهد. در اتحاد جماهیر شوروی از همان اوج دوران استالینیسیم بسود که سولژنیتسین‌ها، ساخاروف‌ها، پاسترناک‌ها و هزاران امثال آنها سر برآوردند، اما در کره شمالی هیچ‌کس به هیچ‌چیز اعتراض نمی‌کرد و گمان نمی‌کنم اکنون هم در این کشور معترضی وجود داشته باشد.

چنین بود که پیونگ‌یانگ نتوانست هم در دوران کیم‌ایل‌سونگ و هم در دوران پسر و

جانشینش، کیم‌جونگ‌ایل، همیشه از موضع قدرت حرف بزنند بی‌آن‌که از شورش ناراضی‌های داخلی واهمه‌ای داشته باشد.

فقط از برکت چنین رهبری داهیان‌ای است که می‌توان از مرگ و میر گسترده ناشی از گرسنگی یک ملت هم برای چک و چانه زدن با دیگران و گرفتن امتیاز از آن‌ها استفاده کرد.

اشاره‌ام به خبرهایی است که اخیراً درباره کره شمالی انتشار یافته است. این خبرها حکایت دارد اخیراً یک میلیون نفر بر اثر گرسنگی ناشی از قحطی مرده‌اند.<sup>(۵)</sup> اما با وجود این اوضاع فلاکت‌بار: «جامعه کره شمالی به شیوه‌ای واپس‌گرا و افراطی به کیم‌ایل‌سونگ وفادار است. خیابان‌های شهر مملو از شعارها و عکس‌های مربوط به رهبر [کیم‌جونگ‌ایل] و موفقیت‌های او در ادامه راه پدرش کیم‌ایل‌سونگ است.» نقل از گزارش چاپ شده در مجله نیوزویک - شماره ۲۴ آوریل سال ۲۰۰۰

۱- «سامیزدات» به نشریات زیرزمینی و مخفیانه‌ای که مخالفان و ناراضیان دولت اتحاد جماهیر شوروی منتشر می‌کردند، اطلاق می‌شود.

۲- «بوریس پاسترناک» خالق رمان «دکتر ژیاگو» اثر مشهور خود را مخفیانه به غرب فرستاد. هالوود از روی این رمان فیلم پر فروش ساخت. علاوه بر این، پاسترناک بابت نوشتن همین رمان برنده جایزه ادبی نوبل شد.

۳- «آندره ساخاروف» فیزیکدان نامدار روسی که از ناراضیان و منتقدان حکومت شوروی بود، بارها تحت فشار و مضیقه قرار گرفت و سرنوشتن مدت‌ها از موضوعات مورد علاقه رسانه‌های غربی بود.

۴- «سولژنیتسین» نویسنده معاصر روسی که رمان «مجمع‌الجزایر کولاک» او تصویرسازی بدیعی از اردوگاه‌های کار اجباری حکومت شوروی، به ویژه در دوره استالین است، وی به غرب رفت، در آمریکا ساکن شد. پس از فروپاشی شوروی به روسیه بازگشت و شاهد استقرار نوع جدیدی از حاکمیت غیر مردمی و فاسد در کشورش شد.

۵- رقم مرگ یک میلیون نفر بر اثر گرسنگی، به نظر اغراق‌آمیز می‌رسد. اما به هر حال، قحطی، کمبود مواد غذایی و مرگ بر اثر گرسنگی یا سوءتغذیه، در کره شمالی واقعیتی انکارناپذیر است.